

تقدم رسیدگی ماهوی دادگاه تجدیدنظر بر رسیدگی حکمی دیوان عالی کشور

حسن محسنی*

چکیده

در حقوق کنونی دادرسی مدنی ایران، محکوم علیه نسبت به دعوی مالی نمی تواند تقاضای فرجام خواهی کند مگر آنکه این رأی از دادگاه نخستین صادر شود و به علت عدم تجدیدنظر خواهی، قطعیت یافته باشد (بند ۱ قسمت (الف) ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی). حال اگر دادباختگان متعدد باشند و برخی از آنان بخواهند از رأی، تجدیدنظر خواهی نمایند و عده ای دیگر به هر دلیلی فرجام خواهی را برگزینند. پرسش این است که کدام رسیدگی مقدم است؟ رسیدگی به تجدیدنظر خواهی برخی از محکوم علیه هم یا رسیدگی به فرجام خواهی گروهی دیگر؟ شعبه ۳ دیوان عالی کشور در یک پرونده بنا به جهات و استدلالی رسیدگی به تجدیدنظر خواهی را مقدم دانسته است.

کلید واژه ها: فرجام، تجدیدنظر، طرق فوق العاده، طرق عادی.

*. دانشیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مشخصات رأی

دادنامه شماره: ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۰۲۰

مورخ: ۱۳۹۳/۰۱/۲۴

مرجع صدور رأی: شعبه ۳ دیوان عالی کشور

گزارش پرونده

پس از صدور یک دادنامه، دو نفر از محکوم‌علیه‌م، درخصوص آن خواستار تجدیدنظر می‌گردند و اداره کل راه و شهرسازی استان گیلان نیز از آن، خواهان فرجام‌خواهی. پرونده برای رسیدگی به شعبه ۷ دادگاه تجدیدنظر استان گیلان فرستاده می‌شود. این شعبه بی آن که به تجدیدنظرخواهی رسیدگی کند پرونده را طی تصمیم مورخ ۹۲/۵/۱۵ به دیوان کشور ارسال می‌نماید. پرونده به شعبه ۳ این دیوان ارجاع می‌گردد.

شعبه دیوان نیز بدون تهیه گزارش ماهیتی از پرونده، پس از قرائت گزارش عضو ممیز و ملاحظه اوراق پرونده و انجام مشاوره، چنین حکم می‌دهد:

متن رأی^۱

«با توجه به اینکه از دادنامه بدوی دو نفر از محکوم‌علیه‌م درخواست تجدیدنظر کرده‌اند و نظر به سلسله مراتب مراجع قضایی و ترتیب منطقی رسیدگی و نیز اختیارات دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی ماهوی به دلایل و ادله جدید ابرازی و تأثیر آن در رسیدگی فرجامی، اقتضاء دارد دادگاه تجدیدنظر به دادخواست‌های تجدیدنظر مطروحه، رسیدگی و پس از صدور رأی، پرونده اصلی را توأم [با] سوابق تجدیدنظر و رسیدگی‌های معموله به‌منظور رسیدگی فرجامی به دیوان کشور ارسال دارند، لذا مقرر می‌دارد دفتر پرونده به‌منظور اقدام شایسته اعاده شود»^۲.

۱. کلیه آراء مورد استناد در این جستا، مقتبس از سایت بانک داده آراء پژوهشگاه قوه قضاییه است.

۲. همچنین شعبه سوم دیوان عالی کشور در رأی مشابه دیگری به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۰۱۹۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۶ چنین رأی داده است: «پس از صدور رأی فرجام‌خواسته از دادگاه بدوی ح. الف. از آن تجدیدنظرخواهی کرده است و ر. الف. هم به وکالت از فرجام‌خواهان اقدام به فرجام‌خواهی نموده است با توجه به سلسله‌مراتب مراجع قضایی در رسیدگی به آراء صادره از محاکم قضایی و ترتیب منطقی رسیدگی به دعاوی و اختیارات دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی ماهیتی و کشف حقیقت طبق ماده ۱۹۹ قانون آیین

یادداشت بر رأی

در تأیید این رأی می‌توان به این‌گونه استدلال نمود:

۱- با توجه به اینکه ممکن است تجدیدنظرخواهی یک فرد، از طرق عادی شکایت از رأی صورت گیرد و فرجام‌خواهی فرد دیگری نیز از روش‌های فوق‌العاده، لذا باید گفت فرق میان این دو شیوه شکایت از رأی، در نوع تصحیحی یا عدولی نیست؛ چراکه هر دو از روش‌های تصحیحی هستند و تفاوت آن دو در ماهیت و مرجع پذیرنده است؛ ماهیت تجدیدنظرخواهی به اثر انتقالی آن مربوط می‌شود؛ این روش نسبت به آنچه که موضوع تجدیدنظرخواهی است اثر انتقالی کامل دارد و دادگاه تجدیدنظر می‌تواند در این محدوده هم به امور موضوعی (اعم از امور ماهیتی و امور اثباتی) و هم به امر حکمی بپردازد حال آنکه فرجام‌خواهی، فاقد اثر انتقالی است و رأی صرفاً از جهت مطابقت با قانون و شرع مورد سنجش قرار می‌گیرد (ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی). مرجع پذیرنده نیز در نخستین، دادگاهی است که در مرکز هر استان تشکیل می‌شود و در دومین، دیوانی است که صدق عنوان «دادگاه» بدان ممتنع است و صلاحیت آن کشوری است؛ برای کل سرزمین ایران، یک دیوان عالی وجود دارد. در کنار این تفاوت‌ها باید به تفاوت این مراجع از جهت اعتبار امر قضاوت شده رأی مورد شکایت اشاره کرد. رأیی که از آن تجدیدنظرخواهی می‌شود گرچه دارای اعتبار امر قضاوت شده (به معنای عام) از لحظه صدور است، اما هنوز رأیی نهایی یا مختومه به شمار نمی‌آید؛ آن رأی، قاطع است اما قطعی نیست. بالعکس، رأیی قابل فرجام‌خواهی است که هم قاطع است و هم قطعی؛ بنابراین نمی‌توان این دو طریقه را با هم جمع نمود و شاهد بود که نسبت به یک رأی هم تجدیدنظرخواهی شده و هم فرجام‌خواهی. برای نمونه، شخصی محتوای رأی را تجزیه کند و نسبت به بخشی، تجدیدنظرخواهی و نسبت به بخش دیگر آن، فرجام‌خواهی نماید.^۱

دادرسی مدنی و مؤثر بودن نتیجه رسیدگی در مرحله فرجامی، علی‌هذا اقتضا دارد بدو به تجدیدنظرخواهی مشارالیه رسیدگی و سپس پرونده با تمام سوابق و ضمانت اصلی (نه فتوکپی) برای رسیدگی به دیوان کشور ارسال شود. ۲- آنچه به دیوان کشور ارسال شده بدل پرونده است پرونده از حیث ابلاغ رأی به طرفین و رفع نقص و ابطال تمبر هزینه دادرسی و مالیاتی به پروانه وکالت وکیل فرجام‌خواه مبهم و نامعلوم است باید هنگام ارسال سابقه به دیوان کشور موارد یاد شد بازبینی و تکمیل ارسال شود».

۱. شعبه ۲۳ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۸۳۰۰۱۰۹ خود به تاریخ ۱۳۹۳/۲/۲۹ چنین حکم کرده است: «تجزیه یک دادنامه از ناحیه یک معترض و درخواست تجدیدنظر نسبت به بخشی از آن و

اینکه تجدیدنظرخواه و فرجام‌خواه یک نفر باشند یا برخی از آنان چنین کنند امری است علی‌السویه. به بیان دیگر، ناسازگاری‌های فوق، منجر بدین مسئله می‌گردد که اگر یک شخص نتواند هم تجدیدنظرخواهی نماید و هم فرجام‌خواهی، فرجام‌خواهی و تجدیدنظرخواهی برخی محکوم‌علیهم نیز فاقد چنین اثری باشد در این صورت با چنین عملکردی، بی‌تردید رسیدگی دادگاه تجدیدنظر را باید مقدم دانست.

۲- آنچه در اصطلاح کنایی مشهور و مشهود است اینکه «تمی‌توان در آن واحد هم از در وارد شد و هم از پنجره». این سخن دکتر متین‌دفتری تمثیلی است برای تفکیک دو طریقه عادی و فوق‌العاده؛^۱ به‌گونه‌ای که اگر خانه‌ای درب (طریقه عادی) داشته باشد کسی از پنجره (طریقه فوق‌العاده) تردد نخواهد کرد. حال اگر درب خانه به دلایلی چون آتش‌سوزی یا وجود خطر احتمالی در پشت آن مسدود شده باشد، بی‌گمان هر خردمندی خروج از پنجره را توصیه خواهد نمود؛ بنابراین، دو روش عادی (درب) و فوق‌العاده (پنجره)، با هم باز نیستند و اگر برخی از محکوم‌علیهم بخواهند تجدیدنظرخواهی کنند و بعضی دیگر، فرجام‌خواهی تا زمان تعیین تکلیف تجدیدنظرخواهی، به فرجام‌خواهی رسیدگی نمی‌شود. پس اگر دادخواست تجدیدنظر به علت یکی از نواقص شکلی رد شد و قرار رد دادخواست دادگاه نخستین قطعی گردید، هیچ‌کس تردید ندارد که رأی قطعی شده و پرونده باید برای رسیدگی فرجامی خواسته‌شده به دیوان عالی کشور ارسال شود.^۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۶۳۹ مورخ ۱۳۷۸/۸/۱۱ استدلالی تقریباً مشابه در خصوص تقاضای رسیدگی فوق‌العاده موضوع ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نسبت به رأی غیابی نموده است.^۳

تقاضای فرجام‌خواهی در مورد بخش دیگر، نوعی اطلاع دادرسی، محسوب و با روح قانون قابل انطباق نیست.

۱. احمد متین‌دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی (تهران: انتشارات مجد، چ ۱، ۱۳۷۸)، ج ۲، ص ۱۰۰، شماره ۲۸۷.
۲. در این باره که اگر رأی نخستین با رد شکلی دادخواست تجدیدنظرخواهی قطعی شود، آیا محکوم‌علیه باز می‌تواند فرجام‌خواهی کند یا خیر اختلاف هست؛ برای دیدن نظری که فرجام‌خواهی را می‌پذیرد ر.ک: حسن محسنی، فرجام‌خواهی: نظارت قضایی بر رأی قطعیت یافته دادگاه نخستین، دو فصلنامه رویه قضایی (حقوق خصوصی)، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۷-۱۸.
۳. رأی وحدت رویه شماره ۶۳۹-۱۳۷۸/۸/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «نظر به اینکه مقررات ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یکی از طرق فوق‌العاده رسیدگی نسبت به احکام قطعی

۳- رسیدگی دادگاه تجدیدنظر که یک رسیدگی ماهوی با اثر انتقالی کامل است از لحاظ منطقی مقدم بر رسیدگی فرجامی است که فاقد اثر انتقالی بوده و رسیدگی حکمی به شمار می‌آید، اما با کدامین منطق می‌توان بدان دست یازید؟ اینکه طرفین می‌توانند در محدوده تجدیدنظرخواسته همه ابعاد و جوانب موضوعی و حکمی دعوا را به چالش بکشند و حتی برای اثبات حقانیت خود در مقام تجدیدنظرخواهی دلایل جدید ابراز نمایند، منطقی‌تر است. منطقی‌تر است که رسیدگی فرجامی که در حدود خواسته فرجامی به تشخیص مطابقت رأی با قانون و شرع می‌پردازد و بالعکس دادگاه تجدیدنظر، این دیوان، در نقض رأی مورد شکایت و صدور رأی جدید فاقد قدرت است. کوتاه‌سخن آنکه دیوان عالی کشور در نقض با ارجاع فقط رأی را نقض و صدور رأی شایسته را به مرجع رسیدگی ماهیتی محول می‌کند و در نقض بدون ارجاع نیز صرفاً اعلام می‌دارد که چه عمل قضایی، قانونی است و چه عملی، غیرقانونی. در هیچ‌یک از این اقسام دخالت، دیوان مزبور رأیی صادر نمی‌کند که ابتدائاً موجد حق یا تکلیفی باشد؛ رأیی خواهد بود همچون آرائی که قبلاً صادر شده‌اند. فلذا بر این بنیاد منطقی تعیین تکلیف پرونده از جهت تجدیدنظرخواهی بر فرجام‌خواهی پیشی دارد.

۴- رسیدگی دادگاه تجدیدنظر حتی می‌تواند فرجام‌خواهی را منتفی کند؛ مفروض است رأیی با محکومیت چند شخص صادر گشته که ماهیتاً غیرقابل تجزیه است. برخی از آنان نسبت به رأی، تجدیدنظرخواهی کردند و عده‌ای هم فرجام‌خواهی. دادگاه تجدیدنظر پس از رسیدگی، حکم دادگاه نخستین را نقض و رأی به بی‌حقی یا بطلان دعوای خواهان نخستین صادر نمود. در این صورت، رسیدگی به فرجام‌خواهی چه محتملی دارد؟ رأیی وجود ندارد تا فرجام‌خواهی انجام‌شده از آن موضوعیت داشته باشد؛ رأی قبلاً نقض شده و با توجه به غیرقابل تجزیه بودن به کسانی که تجدیدنظرخواهی نکرده بودند، سرایت نمود (ماده ۳۵۹ قانون آیین

است و تا زمانی که طریق عادی رسیدگی مفتوح باشد، مجال برای ورود به مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست و با توجه به اینکه دادنامه غیابی، حکم غیرقطعی و قابل اعتراض و بعضاً قابل تجدیدنظرخواهی است و تا وقتی که مهلت واخواهی سپری نشده و یا به اعتراض و تجدیدنظرخواهی رسیدگی نشده باشد، اعمال مقررات ماده مذکور نسبت به رأی غیابی وجاهت قانونی ندارد.»

دادرسی مدنی). شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور حتی این حکم را در فرض اینکه برخی نسبت به موضوعی غیرقابل تجزیه، تجدیدنظرخواهی نموده‌اند و دادگاه تجدیدنظر رأی نخستین را تأیید کرده است تسری داده و رسیدگی فرجامی به رأی نخستین توسط عده‌ای را منتفی اعلام کرده است.^۱ در فرض قابل تجزیه بودن رأی، باز هم نمی‌توان قائل بر این نظر بود که هم‌زمان دو مرجع مبادرت به رسیدگی کنند. برای نمونه، از پرونده بدل تهیه شود؛ یکی به دادگاه تجدیدنظر و دیگری به دیوان عالی کشور ارسال گردد. صرف‌نظر از اینکه چنین کاری در دادگستری میسر نیست رسیدگی موازی دو مرجع فاقد وجهت است ولو رأی قابل تجزیه باشد. در این فرض نیز اگر دادگاه، تجدیدنظرخواهان را ذی‌نفع نداند و رأی نخستین را نقض نماید موضوع فرجام‌خواهی تحت تأثیر قرار می‌گیرد چراکه ممکن است خواهان نخستین نسبت به فرجام‌خواه نیز ذی‌نفع نباشد. وانگهی اگر فرجام‌خوانده در مقابل فرجام‌خواه، فرجام تبعی خواست، خواهان نخستین در آن واحد و توأمان تجدیدنظرخوانده، فرجام‌خوانده و فرجام‌خواه است؛ امری که گویای بی‌نظمی مطلق خواهد بود.

۵- جایگاه دیوان عالی کشور جایگاه نظارتی است یعنی این دیوان بدو به ادعایی رسیدگی نمی‌کند بلکه پس از انجام رسیدگی به دعوا در دادگاه‌های ماهوی، در محدوده فرجام‌خواهی از باب نظارت قضایی وارد گشته و اعلام می‌کند که رأی با قانون یا شرع مطابقت دارد یا ندارد (ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی و اصل ۱۶۱ قانون اساسی). جایگاه دیوان عالی کشور را می‌توان به مقام فرد دانایی تشبیه کرد که فقط هنگامی لب به سخن می‌گشاید که از او خواسته شود و خطایی ببند که نیاز به اصلاح آن باشد؛ بنابراین اگر همواره مجال اصلاح و رفع خطا برای دادگاه‌ها وجود دارد، نیازی به اظهارنظر دیوان عالی کشور نیست و اصلاح امور با

۱. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۷۸۰۰۲۴۱ مورخ ۱۳/۵/۱۳۹۳: «نظر به اینکه دادنامه بدوی (رأی فرجام‌خواسته) توسط احد از خواندگان مورد تجدیدنظرخواهی واقع و با ردّ تجدیدنظرخواهی، قطعیت یافته است و رأی مذکور قابل تجزیه و تفکیک نمی‌باشد و مستنداً به ماده ۳۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه دادگاه تجدیدنظر، به فرجام‌خواه نیز تسری خواهد داشت؛ بنابراین، دیوان عالی کشور مواجه با تکلیفی نبوده و پرونده اعاده می‌شود».

دخالت دادگاهها با تجدیدنظرخواهی مقدم است. این مقام رفیع، یادآور حکایتی از استاد سخن - سعدی - است:

«گروهی حکما به حضرت کسری در به مصلحتی سخن همی گفتند و بزرگمهر که مهتر ایشان بود خاموش. گفتندش: چرا با ما در این بحث سخن نگوئی؟ گفت: وزیران بر مثال اطباء اند و طبیب دارو ندهد جز سقیم را. پس چو بینم که رأی شما بر صوابست، مرا بر سر آن سخن گفتن حکمت نباشد.

مرا در وی سخن گفتن نشاید
اگر خاموش بنشینم گناه است»^۱

چو کاری بی فضول من برآید
و گر بینم که نابینا و چاه است

۱. مصلح بن عبدالله سعدی، گلستان، به تصحیح و شرح لغات حسین استادولی (تهران: انتشارات قدیانی،

فهرست منابع

۱. متین‌دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲ (تهران: انتشارات مجد، چ ۱، ۱۳۷۸).
۲. حسن محسنی، «فرجام‌خواهی: نظارت قضایی بر رأی قطعیت یافته دادگاه نخستین»، دو فصلنامه رویه قضایی (حقوق خصوصی)، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵.
۳. سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله، گلستان، به تصحیح و شرح لغات حسین استادولی (تهران: انتشارات قدیانی، چ ۲۹، ۱۳۹۳).